

ارسال: ۱۴۰۴/۲/۲۹

پذیرش: ۱۴۰۴/۴/۲۲



10.22034./nf.2026.22428.1410

## هنر ترجمه گفت‌وگو

الوند بهاری\* (پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی، تهران، ایران)

**چکیده:** تفاوت‌های فارسی‌گفتاری و فارسی‌نوشتاری را می‌توان در سه سطح دستوری و واژگانی و آوایی بررسی کرد؛ اولی از دومی مهم‌تر است، و دومی از سومی. البته، بسیاری از اهل زبان ممکن است تفاوت‌های آوایی (از جمله شکستن برخی واژه‌ها در گفتار) را بیش و پیش از آن دو تفاوت مهم‌تر درک کنند. بسیاری از مترجمان نیز، هنگام ترجمه گفت‌وگوها، چنان غرق شکستن واژه‌ها می‌شوند که از تمایزهای دستوری و واژگانی بازمی‌مانند، یعنی شکسته‌نویسی را نخستین مرحله یا حتی یگانه راه ایجاد تمایز میان گفتار و نوشتار می‌پندارند. در این نوشته، قرار است کار چند مترجم در برگرداندن گفت‌وگوی شخصیت‌های داستان یا نمایش‌نامه صرفاً از همین دیدگاه، یعنی مراعات ویژگی‌های دستوری و واژگانی فارسی‌گفتاری و کاربرد صورت‌های شکسته‌واژه‌ها، بررسی شود. برای نمونه، تکه‌ای از نمایش‌نامه *Endgame* نوشته سمیونل بکت برگزیده شده است. از این نمایش‌نامه ترجمه‌های فارسی متعددی با یکی از دو عنوان «آخر بازی» و «دست آخر» منتشر شده است. از آن میان، شش ترجمه فارسی عیناً با حفظ رسم‌الخط و نشانه‌گذاری‌های مترجمان نقل و، از میان معایب هر ترجمه، صرفاً خطاهای ناشی از کم‌اعتنایی مترجم به مختصات دستوری و واژگانی فارسی‌گفتاری و شکستن نابجای واژه‌ها بررسی شده است.

**کلیدواژه‌ها:** فارسی‌گفتاری، نگارش گفت‌وگو (دیالوگ)، شکسته‌نویسی، ترجمه ادبی.

### ۱. مقدمه

در سال‌های اخیر، بررسی‌ها و اظهارنظرهای کتبی و شفاهی درباره شیوه کاربرد فارسی‌گفتاری، در ادبیات داستانی و نمایشی، غالباً معطوف به کار مترجمان و شیوه آنان در ترجمه نقل قول مستقیم و

---

\* alvand.bahari@gmail.com

گفت‌وگوهای شخصیت‌های داستانی و نمایشی بوده است تا شیوه نگارش گفت‌وگو در داستان‌ها و نمایش‌نامه‌های فارسی. گذشته از سهم چشمگیر کتاب‌های ترجمه‌شده در بازار نشر ایران و اقبال کتاب‌خوانان به آن‌ها، از این نکته نیز غافل نباید بود که میزان توفیق مترجم داستان یا نمایش‌نامه تا حد زیادی به توانایی و ذوق او در برگرداندن گفت‌وگو بستگی دارد، اما توفیق داستان‌نویس آن‌قدرها هم در گرو مهارت و دقت او در گفت‌وگونویسی نیست؛ از میان داستان‌های کوتاه و بلند فارسی در یکصد سال اخیر، نمونه‌های بسیاری سراغ داریم که مهارت نویسنده آن‌ها در نگارش گفت‌وگو به پای توانایی‌اش در تخیل و فضاسازی و شخصیت‌پردازی و دیگر عناصر داستان نمی‌رسد، اما خوانندگان و حتی منتقدان سختگیر غالباً از این عیب، در برابر آن همه حسن، چشم می‌پوشند. میان نویسنده و مترجمی که هیچ‌یک آشنایی کافی با ویژگی‌های فارسی گفتاری ندارند، البته، یک فرق دیگر هم هست: نویسنده‌ای که بر زبان گفتاری مسلط نیست، ولی نثر نسبتاً خوبی دارد، ممکن است گفت‌وگوها را زیاده رسمی یا متکلفانه بنویسد، اما بعید است شخصیت‌های داستانش جمله‌هایی بگویند که اسلوب فارسی نداشته و یادآور الگوهای نحوی زبانی جز فارسی باشد، در حالی که مترجم اگر با ظرافت‌های فارسی گفتاری آشنا نباشد - به تعبیر دیگر: اگر گوش حساس نداشته باشد - نه فقط تفاوت‌های گونه گفتاری و نوشتاری را تمام‌وکمال مراعات نخواهد کرد، بلکه گفت‌وگوهای میان شخصیت‌های داستان یا نمایش‌نامه‌ای که به فارسی برمی‌گرداند، تحت تأثیر عناصری از زبان مبدأ، تصنعی‌تر جلوه خواهد کرد.

تفاوت‌های فارسی گفتاری و فارسی نوشتاری در سه سطح دستوری و واژگانی و آوایی قابل بررسی است؛ اولی از دومی مهم‌تر است، و دومی از سومی، اگرچه تفاوت‌های آوایی (ازجمله شکستن برخی واژه‌ها در گفتار) ممکن است بیش و پیش از آن دو تفاوت مهم‌تر به چشم خواننده نامتخصص بیاید. بسیاری از مترجمان نیز، هنگام ترجمه گفت‌وگو، چنان غرق شکستن واژه‌ها می‌شوند که از توجه به تفاوت‌های دستوری و واژگانی بازمی‌مانند، یعنی شکسته‌نویسی را نخستین مرحله یا حتی یگانه راه ایجاد تمایز میان گفتار و نوشتار می‌پندارند.

دست‌کم از ۳۰ سال پیش، در میان گفته‌ها و نوشته‌های مترجمان و زبان‌شناسان ایرانی، اشاره‌ها و نکته‌هایی درباره ظرافت‌های فارسی گفتاری و کاربرد صورت‌های شکسته به چشم می‌آید. از سودمندترین و شاید قدیم‌ترین نوشته‌ها در این باره مقاله «زبان گفتاری و زبان نوشتاری» (۱۳۷۰) از نجف دریابندری است. نویسنده، با بهره‌گیری از سال‌ها تجربه در ترجمه داستان و نمایش‌نامه و به‌ویژه ترجمه فیلم‌های مستند و داستانی برای دوبلاژ، «تفاوت در بافت عبارت [...] یا به اصطلاح در تألیف کلام» را مهم‌تر از «تفاوت در تلفظ کلمات» دانسته و نشان داده است که چگونه جمله ساده‌ای نظیر «برخیزید و دستتان را به من بدهید»، در فارسی گفتاری، تبدیل می‌شود به جمله‌ای مانند

«پاشین، دستتونو بدین من» (دریابندری ۱۳۷۰، ص ۱۵۳). در ادامه، از چند داستان کوتاه یاد کرده است که با ترجمه صادق چوبک، در دهه ۱۳۲۰ در دو مجله سخن و مردم ماهانه، منتشر شده است:

در این ترجمه‌ها، آدم‌های داستان برای اولین بار به زبان گفتار فارسی حرف می‌زدند. این یک کار کاملاً تازه یا می‌شود گفت انقلابی بود و فوراً رسم شد [...] ولی مشکل اینجاست که همه نویسندگان و مترجمان گوش حساس صادق چوبک را نداشتند [...] به این سبب مقدار زیادی گفتار ناهنجار نوشته و ترجمه شده است. اشکال غالب این گفتارها [...] این است که نویسنده یا مترجم طرز برخوردش - یا به اصطلاح جدیدتر رهیافتش - به زبان گفتار نوعی رهیافت مکانیکی است. یعنی فکر می‌کند همین قدر که «نان» را به «نون» مبدل کند و «می‌گویم» و «می‌روم» را به «می‌گم» و «می‌رم»، زبان گفتار به دست می‌آید و حال آن‌که در واقع فقط گفتار ناهنجار به دست می‌آید، و گاهی هم خیلی ناهنجار (همان، ص ۱۵۴).

دریابندری، در این مقاله، برای نمونه، به تمایزهای کاربرد ضمیر منفصل و ضمیر متصل در فارسی گفتاری و فارسی نوشتاری پرداخته و سپس به نکته‌ای جزئی در ترجمه گفت‌وگو اشاره کرده است: تفاوت در کاربرد معادل‌های «این» و «آن» در زبان‌های انگلیسی و فارسی؛ به نوشته او، مترجمانی که گفت‌وگویی شخصیت‌ها را از زبان انگلیسی به فارسی برمی‌گردانند، در «بسیاری از موارد»، لازم است که واژه *that* را «این» ترجمه کنند، نه «آن»، یعنی مثلاً به جای «اون چی بود گفتی؟»، که یادآور «فیلم‌های دوبله‌شده و ترجمه‌های بد» است، بنویسند «این چی بود گفتی؟» (همان، ص ۱۵۶). چند سال بعد، احمد سمیعی (گیلانی) در کتاب مشهورش، نگارش و ویرایش، به جزئیاتی درباره «زبان شکسته» پرداخته و قواعدی درباره «عناصر پذیرای شکستگی» در زبان فارسی به دست داده است (نک. سمیعی ۱۳۷۸، ص ۵۳ - ۵۶). توجه به این نوشته مختصر، هرچند اختصاص به ترجمه ندارد، برای مترجمانی هم که در برگرداندن گفت‌وگوها روی به شکسته‌نویسی می‌آورند سودمند است. ابوالحسن نجفی نیز، در ضمن گفت‌وگویی درباره ترجمه (۱۳۸۲)، چنین گفته است:

فارسی گفتار تفاوت‌های بسیار با فارسی نوشتار دارد، اما باید توجه داشت که هرگز نمی‌توانیم با شکستن کلمات فارسی نوشتار، به فارسی گفتار برسیم. مسئله چیز دیگری است. مثلاً واژه‌هایی در فارسی گفتار به کار می‌رود که در فارسی نوشتار ممکن است مطلقاً به کار نرود. برعکس این قضیه هم صادق است، یعنی بسیاری از لغات فارسی نوشتار ممکن است اصلاً در فارسی گفتار به کار نرود. نحو یا جمله‌بندی فارسی نوشتار هم تفاوت‌هایی با فارسی گفتار دارد. ما در فارسی نوشتار امکانات بسیار زیادی داریم که از آن‌ها در فارسی گفتار، لااقل گفتار روزمره، اصلاً استفاده نمی‌کنیم.

علاوه بر تفاوت‌های واژگانی و نحوی، باید توجه داشت که شیوه بیان و حتی شیوه تفکر کسی که فارسی محاوره را به کار می‌برد با شیوه بیان و طرز تفکر کسی که قلم به دست می‌گیرد و می‌نویسد بسیار متفاوت است. پس وقتی مترجم می‌خواهد دیالوگ، یعنی زبان محاوره را ترجمه کند، باید توجه داشته باشد که اولاً واژگان و ثانیاً ساخت جملاتش مخصوص محاوره باشد، و ثالثاً نوع تفکری هم که عرضه می‌کند متفاوت با نوع تفکر اهل قلم باشد (طیب‌زاده ۱۳۹۰، ص ۷۲).

لزوم توجه به نحو و واژگان فارسی گفتاری، بیش و پیش از شکستن واژه‌ها، را علی صلح‌جو با این مثال ساده به‌خوبی نشان داده است:

اگر نویسنده‌ای بنویسد «حسن رفت دوتا نان و یک هندوانه بخرد»، خواننده در تبدیل آن به صورت گفتاری «حسن رف دوتا نون و یه هندونه بخره» مشکلی ندارد. مشکل زمانی پیش می‌آید که نویسنده نوشته باشد «حسن به‌منظور ابتیاع دو قرص نان و یک هندوانه خانه را ترک گفت» (صلح‌جو ۱۳۸۶، ص ۱۷).

موضوع این نوشته قرار است ارزیابی کار مترجمان در برگرداندن گفت‌وگوی شخصیت‌های داستانی از همین دیدگاه، یعنی مراعات ظرافت‌های نحوی و واژگانی فارسی گفتاری و در وهله بعدی کاربرد صورت‌های شکسته، در ترجمه باشد. به این منظور، حاصل کار چند مترجم را در برگرداندن حکایتی برگرفته از متن نمایش نامه *Endgame* (1957)، نوشته سمیوئل بکت، بررسی می‌کنیم.

## ۲. بحث اصلی

از نمایش نامه بکت، دست‌کم، هشت ترجمه فارسی در ایران منتشر شده است: چند ترجمه با عنوان آخر بازی و چند ترجمه دیگر با عنوان دست آخر. از آن میان، در این نوشته، شش ترجمه، با حفظ رسم‌الخط و نشانه‌گذاری‌های مترجمان، عیناً نقل و بررسی می‌شود:

### نمونه اول

نخستین ترجمه فارسی از این نمایش‌نامه، ده سالی پس از انتشار متن اصلی، در سال ۱۳۴۶ منتشر شده و مترجمش حکایت را چنین برگردانده است:

یک انگلیسی خواست با عجله شلوار راه‌راهی برای جشن سال نو بدوزه. رفت پیش خیاط که اندازه‌شو بگیره. (صدای خیاط) سرمون شلوغه، چهار روز دیگه بیاین، حاضرش می‌کنم، خوب، چهار روز بعد. (صدای خیاط) چقدر متأسفم، هفته دیگه بیاین، [...] یک هفته بعد (صدای خیاط) جداً متأسفم، ده روز دیگه بیاین [...] ده روز بعد. (صدای خیاط) واقعاً متأسفم، پونزده روز دیگه بیاین [...] (سکوت. صدای عادی) هیچ‌وقت این قصه‌رو بدتر از این تعریف نکرده‌م. (سکوت. غمگانه) هر دفعه این قصه‌رو بدتر و بدتر می‌گم. (سکوت. صدای نقال) خوب، خلاصه کلوم. (صدای مشتری.) مُرده‌شورت بیره بابا، خجالت داره! هر چیزی حدی داره! تو شیش روز، گوشت با منه، خدا دنیا رو ساخت، بله آقا دنیا رو تموم و کمال، اونوقت تو بی‌همه‌چیز نتونستی تو سه ماه برا من یه شلوار بدوزی! (صدای خیاط با انزجار.) اما آقای محترم، آقای محترم من، یه نگاه کن، (با حالت توهین‌آمیز و با نفرت) به دنیا (سکوت) یه نگاهم بکن — (با حالت صمیمی و مغرور) به شلوار من! (بکت ۱۳۴۶، ص ۲۲ و ۲۳)

از این ترجمه، چند جمله حذف و محل آن جمله‌ها با علامت [...] مشخص شده است، جمله‌هایی که مترجم در فهمیدن و نقل معنای آن‌ها دچار خطاهای فاحش شده است. نه تنها هیچ‌یک از خطاهای او (نک. امامی ۱۳۷۲، ص ۲۱۵ و ۲۱۶؛ انور ۱۳۹۸، ص ۲۳۲ - ۲۳۷) ربطی به این بررسی ندارد، بلکه این ترجمه (گرچه از بابت همان خطاها نمره قبولی نمی‌گیرد) به لحاظ انعکاس ویژگی‌های فارسی‌گفتاری از نمونه‌های کم‌عیب در میان ترجمه‌های مختلف این نمایش‌نامه است. از یاد نبریم که این جمله‌ها را مترجم نزدیک به شصت سال پیش نوشته است، ولی زبان آن‌ها هنوز بسیار نزدیک به گفتار طبیعی فارسی‌زبانان است. این ترجمه متعلق به زمانه‌ای است که اغلب مترجمانش، گرچه زبان مبدأ را به‌خوبی نمی‌دانستند و از تسهیلاتی که در اختیار مترجمان امروزی است بی‌بهره بودند، به سبب مهارت در فارسی‌نویسی، ترجمه‌ای خوش‌خوان (ولو نامطمئن و متفاوت با متن اصلی) به خواننده عرضه می‌کردند، مترجمانی که از نقش مهم آنان در کتاب‌خوان شدن بسیاری از کتاب‌خوانان این روزگار نباید چشم پوشید. نپرداختن به خطاهای این ترجمه البته علت دیگری هم دارد که در بررسی نمونه دوم خواهیم دید.

#### نمونه دوم

این ترجمه ۴۵ سالی بعد از ترجمه اول منتشر شده است، ولی با توجه به زمان درگذشت مترجمش می‌توان حدس زد محصول سال‌های دهه ۱۳۵۰ یا حداکثر اوایل دهه ۱۳۶۰ باشد. حاصل کار مترجم، فارغ از اصلاح خطاهای فاحش مترجم اول، آن‌قدر شبیه به ترجمه پیشین است که نمی‌توان احتمال داد مترجمش از ترجمه اول بهره نگرفته و این شباهت‌ها تصادفی بوده باشد:

یک انگلیسی خواست با عجله شلوار راه‌راهی برای جشن سال نو بدوزه. رفت پیش خیاط که اندازه‌شو بگیره. (صدای خیاط) سرمون شلوغه، چهار روز دیگه بیاین، حاضرش می‌کنم، خوب، چهار روز بعد. (صدای خیاط) چقدر متأسفم، هفته‌ی دیگه بیاین، من به آشغالی با خشتک درست کردم. خوب خشتک باریک زود از هم درمی‌ره. یک هفته بعد (صدای خیاط) جداً متأسفم، ده روز دیگه بیاین، گند زدم به فاقش. خوب، کاری نمی‌شه کرد، درآوردن فاق کپ و راحت و تر و تمیز همیشه یک مُعماس. ده روز بعد. (صدای خیاط) واقعاً متأسفم، پونزده روز دیگه بیاین، یه گندی زدم به زیپش. خب توی شرایط اضطرار، یه زیپ شیک و تر و تمیز خیلی سفارش سنگینی‌ایه. (سکوت. صدای عادی) هیچ‌وقت این قصه رو بدتر از این تعریف نکردم. (سکوت غمگنانه) هر دفعه این قصه رو بدتر و بدتر می‌گم. (سکوت. صدای نقال) خوب، خلاصه‌ی کلوم. (صدای مشتری) مُرده‌شورت بیره بابا، خجالت داره! هر چیزی حدی داره! تو شیش روز [،] گوشت با منه، خدا دنیا رو ساخت، بله آقا دنیا رو تموم و کمال، اون وقت تو بی‌همه‌چیز نتونستی تو سه ماه برا من یه شلوار بدوزی! (صدای خیاط با انزجار) اما آقای محترم، آقای محترم من، یه نگاه کن [...] به دنیا (سکوت). یه نگاهم بکن — (با حالت صمیمی و مغرور) به شلوار من! (بکت ۱۳۹۱، ص ۳۲ و ۳۳).

جمله‌های متفاوت با ترجمه پیشین، یعنی اصلاح خطاهای مترجم قبلی، با حروف برجسته مشخص شده است. شاید بهتر باشد بررسی را از همان‌ها آغاز کنیم: «من به آشغالی با خشتک درست کردم»؛ نخستین خطای مترجم، که برخلاف هنجارهای فارسی‌گفتاری است، آوردن «من» زائد در آغاز جمله است. در فارسی، به سبب صرف شدن فعل‌ها و تفاوت صیغه‌های غایب و مخاطب و متکلم، شناسه فعل در چنین نمونه‌هایی جانشین نهاد می‌شود. بنابراین، «من درست کردم» مخصوص موقعی است که تأکیدی در کار باشد؛ در موارد دیگر، می‌گوییم «درست کردم». نظایر این‌گونه کاربرد ضمیر منفصل، تحت تأثیر ساختار زبان مبدأ، البته در ترجمه‌های امروزی فراوان است، ولی در ترجمه گفت‌وگو بیشتر به چشم می‌آید. مابقی جمله، کمابیش، همان خطای مترجم قبلی را دارد. بنابراین، بهتر است از بررسی آن صرف‌نظر کنیم و به دومین قسمتی بپردازیم که با حروف برجسته مشخص شده است: «درآوردن فاق کیپ و راحت و تر و تمیز همیشه یک معماس» ترجمه این جمله مختصر از متن اصلی است:

a snug crotch is always a teaser.

مترجم با برگزیدن پیش‌پاافتاده‌ترین معادل‌های فارسی *always* و *teaser*، از یک سو، و ترجمه حرف تعریف نامعین پیش از اسم جنس (یعنی «یک» زائد)، از سوی دیگر، جمله‌ای چنان غیرطبیعی و ترجمه‌زده ساخته است که حتی در برگرداندن متن‌های غیرادبی هم پذیرفته نیست تا چه رسد به گفت‌وگوی شخصیت‌های نمایش‌نامه. غیر از آن، آوردن سه صفت «کیپ و راحت و تروتمیز» به جای فقط یک صفت (*snug*) در متن اصلی، و البته افزودن «درآوردن»، نه تنها برخلاف امانت‌داری است، زبان متن را از گفتار طبیعی دورتر کرده است. سرانجام می‌رسیم به سومین جمله متمایز: «توی شرایط اضطرار، یه زیپ شیک و تر تمیز خیلی سفارش سنگینی‌ایه». در این جمله، فارغ از درازنویسی بی‌وجه، کاربرد «توی شرایط اضطرار» هم گفت‌وگو را تصنعی‌تر کرده است. در فارسی‌گفتاری، البته بسیار پیش می‌آید که به جای «در» چیزی بگویند «توی» چیزی، ولی این تغییر غالباً منحصر به مواردی است که «در» معنای «ظرفیت و درون چیزی یا جایی بودن» داشته باشد، یا به «محدوده مکانی» آن اشاره کند. برای مثال، «در اتاق» یا «در شهر» را می‌شود گفت «توی اتاق» یا «توی شهر»، ولی اگر «در» - مثلاً - دال بر «محدوده زمانی» باشد یا معنای مجازی بدهد، دیگر به «تو» تبدیل نمی‌شود، یعنی جمله‌هایی نظیر «توی سال ۱۳۲۰ به دنیا آمد» یا «توی بی‌خبری مانده است» با شَم اغلب فارسی‌زبانان سازگار نیست؛ در اولی، معمولاً حرف اضافه را حذف می‌کنند و می‌گویند «سال ۱۳۲۰ به دنیا آمد» و دومی را با ساخت نحوی دیگری

می‌گویند، مثلاً «بی‌خبر مانده است». به جای «شرایط» و «اضطرار» هم می‌شود معادل‌هایی «گفتاری‌تر» انتخاب کرد. این نوع کاربرد «تو» در اواخر متن هم به چشم می‌آید: به جای «تو شیش روز» و «تو سه ماه»، شکل‌های گفتاری‌تری نظیر «شش‌روزه» و «سه‌ماهه» را می‌شود برگزید. کاربرد «یه زیپ»، فارغ از فارسی نبودنش، حتی با نمونه نادرست قبلی، یعنی «یک معما»، هم یکدست نیست. از آشفتگی رسم الخط صورت‌های شکسته هم نمی‌توان چشم پوشید، مثلاً یکسان نوشتن فعل‌های ماضی نقلی و ماضی ساده، یا املاهای عجیب «سنگینی‌ایه».

غیر از این‌ها، اگر بخواهیم به خطاهای مشترک در کار این مترجم و مترجم پیشین نیز بپردازیم، می‌توانیم به سراغ همان اولین جمله متن برویم: «یه انگلیسی خواست شلوار راه‌راهی برای جشن سال نو بدوزه». از کاربرد مبهم «بدوزه» («خودش بدوزد» یا «بدهد برایش بدوزند») به جای تعبیر شفاف متن اصلی، که معنایش «لازم داشتن» است، و همچنین از «خواست» به جای «می‌خواست» می‌گذریم و به «شلوار راه‌راهی» می‌رسیم که موضوع حکایت است؛ برخلاف الگوی فارسی نوشتاری، در گفتار، غالباً اسم‌ها را با آوردن «یک» پیش از آن‌ها نکره می‌سازند (نه آوردن «ی» بعد از اسم)، یعنی بسیار بعید است که فارسی‌زبانی در گفتار طبیعی، به جای مثلاً «یک شلوار راه‌راه خریدم»، بگوید «شلوار راه‌راهی خریدم». این حکم البته استثناهایی هم دارد، مثلاً «ی» در نمونه‌هایی نظیر «کار بدی کردم» یا «حرف خوبیه» یا «چیز خاصی نبود» هم به پایان صفت در ترکیب وصفی چسبیده است. بنابراین، نمی‌توان گفت که در فارسی گفتاری لزوماً «یک» جانشین «ی» می‌شود، اما «یه شلوار راه‌راه لازم داشت»، یا حتی «شلوار راه‌راه لازم داشت»، بسیار طبیعی‌تر از چیزی است که مترجم نوشته است.

### نمونه سوم

یه انگلیسی که می‌خواست با عجله برای سال نو یه شلوار راه‌راه داشته باشه، می‌ره پیش خیاطش تا اندازه‌اش رو بگیره. [صدای خیاط.] «تمومه. چهار روز دیگه بیا. حاضر می‌شه.» خب، چهار روز دیگه. [صدای خیاط.] «خیلی بیخشین، یه هفته دیگه بیا. خشتک شلوار رو خراب کردم.» خب، اشکالی نداره. یه خشتک خوش‌ترکیب می‌تونه جالب باشه. یه هفته بعد. [صدای خیاط.] «واقعاً متأسفم. ده روز دیگه بیا. قسمت کشاله رو بد درآوردم.» خب، کاری نمی‌شه کرد. قسمت چسبان کشاله شلوار همیشه باعث دردسره. ده روز بعد. [صدای خیاط.] «خیلی متأسفم. دو هفته دیگه بیا. جادکمه شلوار رو خراب کردم.» خب، در صورت نیاز، اگه لازم باشه یه جادکمه شلوار شیک، پیشنهاد درستیه. [مکث. صدای عادی.] هیچ‌وقت بدتر از این تعریف نکردم. [مکث. غمگین.] این قصه رو هر دفعه از دفعه قبل بدتر تعریف می‌کنم. [مکث. صدای قصه‌گو.] خب، خلاصه این‌که گل‌های شیپوری وامیشن و او جادکمه‌ها رو درست نمی‌کنه. [صدای

مشتری. [«الهی به جهنم بری، آقا، نه، قباحه داره، هر چیزی یه حدی داره! خدا ظرف شش روز، می‌شنوی، شش روز، دنیا رو ساخت. بله آقا، دنیا رو، نه چیزی کمتر از اون! بعد تو فلان فلان شده نمی‌تونی ظرف سه ماه برای من یه شلوار بدوزی!»] صدای خیاط. با بدگوی. [«اما آقای عزیزم، آقای عزیزم، نگاه کن - [با بیزاری و غرور.] - به دنیا - [مکت.] - و نگاه کن - [مهربان و مغرور.] - به شلوار من!«] (بکت ۱۳۸۱، ص ۶۱ و ۶۲).

خطاهای این مترجم هم از همان اولین جمله آغاز می‌شود: «یه انگلیسی [،] که می‌خواست با عجله برای سال نو یه شلوار راه‌راه داشته باشه، می‌ره پیش خیاطش...». از مهم‌ترین ویژگی‌های نحوی فارسی گفتاری این است که «نحو گفتار، برخلاف نحو نوشتار، تحمل پذیرش عبارات یا جمله‌های معترضه توضیحی را ندارد» (صلح‌جو ۱۳۸۶، ص ۱۱). در گفتار طبیعی، با بیرون آوردن چنین معترضه‌هایی از دل جمله اصلی، جمله را به دو یا چند جمله کوتاه و سراسر تبدیل می‌کنند، جمله‌هایی نظیر آنچه در نمونه‌های قبلی دیدیم.

در جمله «یه خشتک خوش ترکیب می‌تونه جالب باشه»، فارغ از کاربرد نادرست «یک» که در نمونه‌های قبلی از آن یاد کرده‌ایم، «می‌تونه» و «جالب» هم به دور از هنجار فارسی گفتاری است؛ اولی از خطاهای رایج در ترجمه از انگلیسی است: انتخاب معنای اولِ can (توانستن) به جای معنای دیگرش (ممکن بودن) و دومی از نشانه‌های محدودیت دایره واژگان مترجم. در ادامه، فارغ از دقیق بودن یا نبودن معادل‌هایی که مترجم برای قسمت‌های مختلف شلوار برگزیده است، عبارت‌ها و جمله‌هایی نظیر «قسمت (چسبان) کشاله»، «در صورت نیاز، آگه لازم باشه» (حتی اگر فقط یکی از این دو را انتخاب می‌کرد تا مرتکب «حشو قبیح» نشود)، «این قصه رو هر دفعه از دفعه قبل بدتر تعریف می‌کنم» (به جای «هر دفعه بدتر از دفعه قبل تعریفش می‌کنم»)، و البته کاربرد ضمیر «او» (مانند کاربرد «من» در نمونه دوم، با بی‌اعتنایی به تبدیلی «او» به «اون» در گفتار) از دیگر عواملی است که زبان متن را از فارسی گفتاری دورتر کرده است. غیر از این همه، «نگاه کن»‌های آخر متن را هم نادیده نباید گرفت. این از آن موارد نادر است که در انگلیسی‌اش حرف تعریف نامعین (a یا an) در کار نیست (Look at the world)، ولی اتفاقاً در فارسی گفتاری با افزودن «یک» طبیعی‌تر می‌شود؛ میان «یک نگاه بکن / بنداز به...» و «نگاه کن به...» تفاوتی هست که برای اغلب اهل زبان ملموس است و به نظر می‌رسد در اینجا، چنان‌که سایر مترجمان نوشته‌اند، اولی مناسب‌تر از دومی است.

#### نمونه چهارم

یه انگلیسی [،] که احتیاج فوری به یه شلوار راه‌راه برای مهمونی‌های سال نو داره، پیش خیاطش می‌ره تا اندازه‌ش رو بگیره.

(صدای خیاط.)

«حله، چهار روز دیگه بیاین آماده‌ست.» خُب، چهار روز بعد.

(صدای خیاط.)

«خیلی شرمندم، هفته‌ی دیگه بیاین، خشتک رو خراب کرده‌م.» خُب، کاملاً درسته. دوختن یه خشتک تروتمیز خیلی سخته. یه هفته بعد.

(صدای خیاط.)

«واقعاً شرمندم، ده روز دیگه بیاین، دوخت لای پا رو خراب کرده‌م.» خُب، چاره‌ای نیست، دوختن یه لای پای جمع‌وجور و راحت همیشه مشکله. ده روز بعد.

(صدای خیاط.)

«بسیار شرمندم، دو هفته دیگه بیاین، زیپ رو گند زده‌م.» خُب، لاجرم، دوختن دکمه‌های تروتمیز کار سخته.

(مکث. صدای عادی.)

هیچ‌وقت این قصه رو بدتر از این دفعه نگفتم.

(مکث غمگین.)

هر دفعه بدتر و بدتر می‌گمش.

(مکث. صدای قصه‌گو.)

خُب، خلاصه، سنبل‌های وحشی می‌شکفه و جادکمه‌ها هنوز رو هواست.

(صدای مشتری.)

«به درک واصل بشی، آقا، نه، این دیگه ته وقاحته، هر چیزی حدی داره! خدا توی شش روز، می‌شنوی، توی شش روز دنیا رو ساخت. بله آقا، نه کمتر آقا، دنیا رو! اون وقت تو طی سه ماه تونستی یه شلوار برای من بدوزی!»

(صدای خیاط، مبهوت.)

«ولی آقای محترم، آقای محترم، یه نگاه —

(با حالتی تحقیرآمیز، از روی نفرت.)

— به دنیا بنداز —

(مکث.)

یه نگاه هم —

(با حالتی محبت‌آمیز، از روی غرور.)

— به شلوار من! (بکت ۱۳۹۶، ص ۳۳ و ۳۴).

بسیاری از خطاهایی که در نمونه‌های قبلی بر آن‌ها انگشت گذاشته‌ایم در این ترجمه هم رخ داده است: نحو غیرگفتاری جمله اول، کاربرد «یک» تحت تأثیر متن اصلی، انتخاب معادلی دشوار و سنگین (غیرگفتاری) برای اجزای شلوار («دوخت لای پا»)، کاربرد «توی شش روز». البته عجایب

کار مترجم به این‌ها منحصر نیست؛ تعبیرهایی از نوع «لاجرم» و، بدتر از آن، «طی سه ماه» حتی در نوشتار نیز ثقیل‌تر از آن است که مناسب متن روایی با زبان ساده باشد، چه رسد به گفت‌وگو! در کنار چنین تعبیرهایی، کاربرد عبارت نشان‌دار و جوانانه‌ای از نوع «ته وقاحت» - که متعلق به زبان گفتاری عادی نیست - نوعی اضطراب سبک وارد متن کرده است که هیچ نسبتی با متن اصلی ندارد. مترجمان دو نمونه اخیر، برخلاف دو مترجم پیشین، در جای دیگری از متن نیز به دام ترجمه تحت‌اللفظی افتاده و جمله‌هایی کاملاً غیرگفتاری ساخته‌اند: هم «بله آقا، نه کمتر آقا، دنیا رو»، در این نمونه، و هم «بله آقا، دنیا رو، نه چیزی کمتر از اون»، در نمونه پیشین، ترجمه ناشیانه «Yes Sir, no less Sir, the WORLD!» است و به‌شدت مغایر هنجارهای فارسی‌گفتاری. مترجم همچنین از یکی دیگر از ویژگی‌های فارسی‌گفتاری غافل بوده و، در برابر «می‌شکفد» در فارسی رسمی، صورت شکسته «می‌شکفه» را ساخته است، درحالی‌که «شکستگی به عناصری که از زبان محاوره مهجورند و در آن یا به کار نمی‌روند یا کمتر به کار می‌روند تعلق نمی‌گیرد. مثلاً می‌یابد و می‌جوید را نمی‌توان به صورت می‌یابه و می‌جوید درآورد» (سمیعی ۱۳۷۸، ص ۵۵).

#### نمونه پنجم

یه انگلیسی، که باعجله یه شلوار خط‌خطی برای جشن سال نو می‌خواست، می‌ره پیش خیاط که اندازه‌اش رو بگیره. (صدای خیاط) «قواره‌ش اینه، چهار روز دیگه برگردید. آماده‌ش می‌کنم.» خوبه. چهار روز دیگه. (صدای خیاط) «خیلی ببخشید، یه هفته دیگه برگرد، یه عالمه خراب‌کاری کردم رو نشیمنگاه.» خوبه، مشکلی نیست، نشیمنگاه مرتب می‌تونه خیلی غلغلک بده. یه هفته بعد. (صدای خیاط) «واقعاً متأسفم، ده روز دیگه برگردید، گند زدم به خشتک.» خوبه، کاریش نمی‌شه کرد، خشتک راحت همیشه دردسر داره. ده روز بعد. (صدای خیاط) «عمیقاً متأسفم، دو هفته دیگه برگردید. زیپش رو خراب کردم.» خوبه، ته تهش، زیپ خوب خیلی به درد نمی‌خوره. (مکث. صدای معمولی) بدتر از این تا به حال نگفته بودمش. (مکث. با ناراحتی) همه‌ش دارم بدتر و بدتر می‌گم این داستان رو. (مکث. با لحنی مثل راویان) خب، خلاصه اینکه، همه جا پُر از سنبل می‌شه و یارو حسابی جرمی‌خوره. (صدای مشتری) «خدا لعنتت کنه، آقا، نه، شرم‌آوره، یه حدی وجود داره! خدا شش‌روزه، می‌فهمی، شش‌روزه، جهان رو آفرید. بله آقا، آقای محترم، جهان! و تو نمی‌تونی تو سه ماه یه شلوار کوفتی برای من بدوزی!» (صدای خیاط، وقاحت‌آمیز) «ولی آقای عزیز من، آقای عزیز من، یه نگاهی بکنید - (اطوار اهانت‌آمیز، با تنفر) - به این جهان - (مکث) - حالا یه نگاهی هم بکنید - (اطوار حاکی از عشق، با غرور) - به شلوار من!» (بکت ۱۳۹۹ الف، ص ۳۳ و ۳۴).

در این ترجمه، غیر از نحو غیرگفتاری جمله اول (همچون نمونه‌های سوم و چهارم) و کاربرد «می‌تونه» (همچون نمونه سوم)، کاربرد «برگردید» هم عجیب است؛ مترجمان تمام نمونه‌های دیگر، در برگرداندن حرف‌های خیاط، come back را «بیا» و «بیا» ترجمه کرده‌اند، که با

مختصات فارسی گفتاری هماهنگ‌تر است. با انتخاب همین یک تعبیر، که چند بار تکرار می‌شود، زبان گفت‌وگو بسیار تصنعی‌تر شده است. در برگرداندن بهانه‌های خیاط، درباره قسمت‌های مختلف شلوار، بر ترجمه اغلب مترجمان خرده می‌توان گرفت، اما این یکی، از این بابت، از همه نمونه‌های دیگر نامفهوم‌تر است؛ خیاط زیپ را خراب کرده است و فرصتی می‌خواهد تا درستش کند. آن وقت مشتری، که حاضر شده است دو هفته دیگر به خیاط فرصت بدهد، جواب می‌دهد «زیپ خوب خیلی به درد نمی‌خوره». ساخت جمله «همه‌ش دارم بدتر و بدتر می‌گم این داستان رو» نیز با زبان ترجمه هماهنگ نیست. از غرابت جمله‌هایی نظیر «پارو حساسی جر می‌خوره» و «یه حدی وجود داره» هم می‌گذریم، اما یک خطای ناشیانه دیگر هم در این ترجمه به چشم می‌آید: «و تو نمی‌تونی تو سه ماه به شلوار کوفتی برای من بدوزی!». این تگه را هیچ‌یک از مترجمان دیگر آن‌قدر تحت‌اللفظی برگردانده‌اند که در برابر And «و» بگذارند؛ هم انتخاب مترجم نمونه سوم («بعد») و هم انتخاب مترجمان دیگر («اون وقت») طبیعی‌تر و گفتاری‌تر از کاربرد «و» در این جمله است. در همین جمله، کاربرد «تو سه ماه» هم، برخلاف «شش روزه» که تعبیری مناسب است، زبان را از فارسی گفتاری دورتر کرده است.

با بررسی این پنج ترجمه، به نظر می‌رسد خواندن و فهمیدن دو نمونه نخست (که از انتشار اولی نزدیک به شصت سال گذشته است و دومی نیز، فارغ از سال انتشارش، عملاً برگرفته از همان اولی است) برای عموم فارسی‌زبانان به مراتب راحت‌تر و دلپذیرتر از نمونه‌های سوم تا پنجم (محصول ربع قرن اخیر) است، یعنی ترجمه‌ای که در سال ۱۳۴۶ منتشر شده است، به‌رغم تحولات زبان در طول بیش از نیم قرن، همچنان خوش‌خوان‌تر از چند ترجمه ده - بیست سال اخیر است، با آنکه مترجم اول، با خطاهایی فاحش، چند جمله کلیدی از متن را به جمله‌هایی یکسره نامربوط و حتی بی‌معنا مبدل کرده است. البته چنین نمونه‌های محدودی را نمی‌توان و نباید به کل متن تعمیم داد، اما بسیاری از کتاب‌خوانان تصدیق می‌کنند، در ترجمه ادبی، تسلط مترجم به زبان مقصد بسیار مهم‌تر از آشنایی او با زبان مبدأ است. فی‌الجمله، وجه مشترک هر پنج ترجمه در این است که مترجمان، بیش و پیش از تفاوت‌های نحوی و واژگانی، در بند تفاوت‌های آوایی گفتار و نوشتار (یعنی شکستن برخی از واژه‌ها) بوده‌اند. این ویژگی، به‌خصوص، چنان لطمه‌ای به کار مترجمان سوم و چهارم و پنجم زده است که می‌شود گفت اگر از خیر شکستن واژه‌ها می‌گذشتند، و حکایت را به زبان نوشتاری ترجمه می‌کردند، حاصل کارشان از این بهتر می‌بود.

حرف بر سر این نیست که واژه‌ها را «بشکنیم یا نشکنیم»؛ موضوع این است که در هر دو صورت، برای ترجمه گفت‌وگوها، ناگزیریم که تفاوت‌های ریز و درشت نحوی و واژگانی فارسی گفتاری با

فارسی نوشتاری را بشناسیم و هیچ‌یک از آن ظرافت‌ها را نادیده نگیریم. به این ترتیب، بدون شکستن حتی یک واژه، متنی به فارسی «گفتاری» به دست می‌دهیم. پس از عرضه چنین متنی، اگر قرار بر شکستن واژه‌ها باشد، کار چنان ساده و «مکانیکی» خواهد بود که تقریباً از هرکسی ساخته است. نکته در همین است که «گفتاری» کردن نوشته مقدم بر شکستن واژه‌هاست.

خوشبختانه، از همین حکایت که خواندیم، ترجمه فارسی بهتری هم هست که نزدیک به نیم قرن از نخستین انتشار آن (۱۳۵۶) گذشته و به لحاظ زمانی نیز مقدم بر نمونه‌های دوم تا پنجم است. از قضا مترجمش هم هیچ واژه‌ای را نشکسته است. حالا وقت خواندن ترجمه نجف دریابندری از همین حکایت است:

بگذار باز هم قصه‌ها را بگویم. (صدای نقال). یک انگلیسی [...] شب عیدی یک شلوار لازم داشت. رفتش پیش خیاط، خیاط هم اندازه‌اش را گرفت. (صدای خیاط). «تمام شد. چهار روز دیگر تشریف بیاورید، شلوارتان حاضر است.» خوب. چهار روز بعد. (صدای خیاط). «خیلی متأسفم، یک هفته دیگر تشریف بیاورید، نشیمنش را خراب کرده‌ام.» خوب، اشکالی ندارد، نشیمن صاف و صوف ممکن است نشیمن [اصل: نشین] آدم را غلغلک بدهد. یک هفته بعد. (صدای خیاط). «یک دنیا متأسفم، ده روز دیگر تشریف بیاورید. خشکتش را گند زده‌ام.» خوب، چاره نیست، خشک تر و تمیز همیشه باعث دردسر است. ده روز بعد. (صدای خیاط). «بی اندازه متأسفم، دو هفته دیگر تشریف بیاورید، زیپش را تر زده‌ام.» خوب، راستش زیپ راحت و روان ممکن است کار دست آدم بدهد. (مکث. صدای عادی). تا حالا به این بدی نگفته بودم. (مکث. غمگین). هردفعه این قصه را می‌گویم بدتر پس می‌روم. (مکث. صدای نقال). خلاصه، شکوفه‌ها شکفتند و جادکمه‌ای‌های شلواره باز نشد. (صدای مشتری). «آقا جان، شما که افتضاحش را درآوردید، هر چیزی یک حدی دارد! خداوند تمام این دنیا را در ظرف شش روز ساخت. می‌شنوی؟ در ظرف شش روز. بله، تمام دنیا را! حالا تو در ظرف سه ماه نمی‌توانی یک شلوار کوفتی برای من بدوزی!» (صدای خیاط، از جا دررفته). «بله قربان، بله، ولی شما [...] این دنیا را ملاحظه کنید... (مکث)... آن وقت [...] شلوار بنده را هم ببینید!» (بکت ۲۵۳۶، ص ۱۳۵).

یکی از انگیزه‌هایم از جابه‌جا کردن این نمونه، و مقدم ساختن ترجمه‌های جدیدتر بر آن، این بود که با حلاوت خواندن این یکی دست‌اندازه‌های آن ترجمه‌های دیگر را از یاد ببریم. در یکدست بودن زبانش بعید است کسی تردید کند، اما بر چند تعبیر می‌توان درنگ کرد، مثلاً «رفتش پیش خیاط»؛ این قبیل «ش»ها را برخی جزو ویژگی‌های فارسی تهرانی شمرده‌اند. اگر این نظر را بپذیریم، کاربرد «رفتش» را می‌شود چنین توضیح داد که در زمان ترجمه این متن (یعنی حدود نیم قرن پیش) آنچه امروز به «فارسی گفتاری معیار» می‌شناسیم چندان متمایز از «لهجه تهرانی» نبوده است، اما در این زمانه برخی از ویژگی‌های فارسی تهرانی در گفتار

معیار رنگ باخته است. کاربرد «درظرف»، اگرچه کمی ثقیل است، از نوع کاربرد «طی» نیست؛ دست‌کم در گفتار آمیخته با تعارف و احترام، که کلام خیاط در ترجمه دریابندری کاملاً مطابق آن است، گفتن «(در)ظرف» هم چندان غریب نیست، مثل «ملاحظه کنید» که مترجم با برگزیدنش خود را از دشواری انتخاب میان «نگاه» و «یک نگاه» معاف کرده است. ترجمه آن قدر کم‌اشکال است که می‌توان با متن اصلی حکایت (نک. پیوست) مقابله‌اش کرد و به ظرافت‌هایی فراتر از موضوع این بررسی در کار نجف دریابندری پی برد، ظرافت‌هایی از نوع هم‌آوایی «ش»ها در «شکوفه‌ها شکفتن» به‌ازای هم‌آوایی «b»ها در همان جمله از متن اصلی:

The bluebells are blowing and he ballockses the buttonholes.

درواقع، دقت و «گوش حساس» نجف دریابندری در پی بردن به ظرافت‌های فارسی گفتاری، علاوه‌بر مقاله‌ای که در «مقدمه» از آن یاد شد و ظاهراً از چشم بسیاری از علاقه‌مندان و متخصصان این حوزه هم پنهان مانده است (نک. دریابندری، ۱۳۷۰)، در ترجمه او از این حکایت نیز عیان است. باری، در مقدمه کوتاه دریابندری بر ترجمه مجموعه‌ای از چند نمایش نامه بکت (شامل همین متن) این توضیح جلب نظر می‌کند:

در این ترجمه‌ها، بافت کلام بافت محاوره است، اما صورت ضبط کلمات غیرشکسته یا به‌اصطلاح «کتابی» است. ضرورت این کار فقط از این جهت بوده است که رعایت رسم‌الخط یکدست در ضبط شکسته آسان نیست، و گمان می‌کنم خواندن آن هم دشوار باشد وگرنه منظور البته این نبوده است که احیاناً در اجرا یا نمایشنامه‌خوانی کلمات به‌صورت کتابی ادا شوند.

دریابندری چند سالی پس از انتشار آن ترجمه‌ها، در سال‌های دهه ۱۳۶۰، حتی با «ضبط شکسته» واژه‌ها هم کنار آمد. ترجمه تحسین برانگیز او از پیر مرد و دریای ارنست همینگوی (۱۳۶۳) شاید اولین کتابش باشد که در اغلب گفت‌وگوهایش صورت‌های شکسته واژه‌ها به کار رفته است. دریابندری در واپسین سال‌های عمرش تصمیم گرفت ویراست تازه‌ای از ترجمه نمایش‌نامه‌های بکت آماده انتشار کند، کتابی که چند ماه پس از درگذشت او منتشر شد. به نوشته ناشر، مترجم «برای این چاپ جدید تغییر عقیده داد و خواست که شکل گفتاری کلمات ضبط شود. این تغییرات داده شد و به نظر ایشان رسید» (بکت ۱۳۹۹ ب، ص ۱۱).

حالا ترجمه همان قطعه را از ویراست تازه بخوانیم:

بذار باز هم قصه‌ه رو بگم. (صدای راوی.) یه انگلیسی [...] برای مهمونی‌های سال نویه شلوار وراه لازم داشت. رفتش پیش خیاطش، خیاط هم اندازه شو گرفت. (صدای خیاط.) «تموم شد. چهار روز دیگه تشریف

بیارین، شلوارتون حاضره.» خب، چهار روز بعد. (صدای خیاط.) «خیلی متأسفم، یه هفته دیگه تشریف بیارین، نشیمنو خراب کرده‌م.» خب، اشکالی نداره، نشیمن صاف و صوف مطلب حساسیه. یه هفته بعد. (صدای خیاط.) «یه دنیا متأسفم، ده روز دیگه تشریف بیارین. به خشککش گند زده‌م.» خب، چاره نیست، خشک تر و تمیز همیشه باعث دردسره. ده روز بعد. (صدای خیاط.) «بی اندازه متأسفم، دو هفته دیگه تشریف بیارین، زیپشو تر زده‌م.» خب، راستش زیپ راحت و روون ممکنه کار دست آدم بده. (مکث. صدای عادی.) تا حالا به این بدی نگفته بودم. (مکث. غمگین.) هر دفعه این قصه رو می‌گم بدتر پس می‌رم. (مکث. صدای نقال.) خلاصه، شکوفه‌ها شکفتند و زیپ شلواره باز نشد. (صدای مشتری.) «آقا جان، شما که گندشو درآوردین، هر چیزی یه حدی داره! خداوند تموم این دنیا رو در ظرف شش روز ساخت. می‌شنوی؟ در ظرف شش روز. بله، تموم دنیا رو! شما عرضه نداشتین در ظرف سه ماه یه شلوار کوفتی برای من بدوزین!» (صدای خیاط، از جا دررفته.) «بله قربان، بله، ولی شما [...] این دنیا رو ملاحظه کنین... (مکث) ... اون وقت [...] شلوار بنده رو هم ببینین!» (بکت ۱۳۹۹ ب، ص ۱۶۳).

پس از بررسی چند تغییر انگشت‌شمار، که بعد از چهل و چند سال در ترجمه چند جمله وارد (و در متن بالا، با حروف برجسته معمولی، از حروف برجسته مایل، شامل صورت‌های شکسته، متمایز) شده است، با مقایسه متن شکسته با متن پیشین، آنچه می‌بینیم صرفاً تفاوت‌هایی کاملاً «مکانیکی» و پیش‌بینی‌پذیر است، تغییرهایی که می‌توان در متن وارد کرد یا اعمال آن‌ها، ضمن خواندن، را به خود خواننده سپرد.

### ۳. نتیجه

در این نوشته، با توجه به محدودیت‌ها، به‌ناچار فقط بخش بسیار کوچکی از شش ترجمه گوناگون یک حکایت به فارسی (در طول بیش از پنجاه سال) بررسی و با یکدیگر مقایسه شده است. حاصل این بررسی تأیید این نکته است که توفیق مترجمان در بازآفرینی گفتار، بیش و پیش از شکسته‌نویسی (یعنی پرداختن به تفاوت‌های آوایی برخی واژه‌ها با زبان نوشتاری)، در گرو شناخت آنان از زیروبم تفاوت‌های نحوی و واژگانی زبان گفتاری و زبان نوشتاری است. مترجمی همچون نجف دریابندری، با «گوش حساس» به ظرافت‌های فارسی گفتاری، توانسته است ترجمه‌ای به دست دهد که با گذشت نزدیک به نیم قرن، همچنان، خوش‌خوان‌تر و «گفتاری‌تر» از ترجمه‌های تازه‌تر همان متن است، ترجمه‌ای که بی شکستن حتی یک واژه‌اش از بسیاری متون سرشار از صورت‌های شکسته به گفتار طبیعی و «زبان زنده» نزدیک‌تر است.

### منابع

امامی، کریم (۱۳۷۲)، از پست و بلند ترجمه (هفت مقاله)، تهران، نیلوفر.

- انور، منوچهر (۱۳۹۸)، زبان زنده، تهران، نشر کارنامه.
- بکت، ساموئل (۱۳۴۶)، در انتظار خود و آخر بازی، ترجمه سیروس طاهباز، تهران، کتاب خوشه.
- \_\_\_\_\_ (۲۵۳۶ [=۱۳۵۶])، نمایشنامه‌های بکت (جلد اول: در انتظار گودو و دست آخر)، ترجمه نجف دریابندری، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۱)، آخر بازی [و] در انتظار گودو (همراه با نقد «تئاتر به مثابه متن»)، ترجمه بهروز حاجی‌محمدی، تهران، ققنوس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱)، آخر بازی (بازی در یک پرده)، ترجمه عطاءالله نوریان، تهران، نشر قطره.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۶)، دست آخر، ترجمه مهدی نوید، تهران، نشر چشمه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۹ الف)، دست آخر، ترجمه علی‌اکبر علیزاد، تهران، بیدگل.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۹ ب)، در انتظار گودو و چند نمایش‌نامه دیگر، ترجمه نجف دریابندری، تهران، نشر کارنامه.
- دریابندری، نجف (۱۳۷۰)، «زبان گفتاری و زبان نوشتاری»، پیام کتابخانه، شماره اول، تابستان، ص ۱۵۲ - ۱۵۹.
- سمیعی (گیلانی)، احمد (۱۳۷۸)، نگارش و ویرایش، تهران، سمت.
- صلح‌جو، علی (۱۳۸۶)، «بشکنیم یا نشکنیم: پاسخی به نظر منوچهر انور در نمایشنامه عروسکخانه»، مترجم، شماره ۴۵، بهار و تابستان، ص ۹ - ۲۲.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱)، اصول شکسته‌نویسی: راهنمای شکستن واژه‌ها در گفت‌وگوهای داستان، تهران، نشر مرکز.
- طیب‌زاده، امید (۱۳۹۰)، جشن‌نامه ابوالحسن نجفی، تهران، نیلوفر.

## References

### Sources are in Persian unless otherwise specified.

- Anvar, Manouchehr (2019), *Living Language*, Tehran, Karnameh.
- Beckett, Samuel (1967), *Waiting for Godot and Endgame*, trans. Siros Tahbaz, Tehran, Ketab-e Khousheh.
- \_\_\_\_\_ (1977), *Plays by Beckett (Volume One: Waiting for Godot and Endgame)*, trans. Najaf Daryabandari, Tehran, Ketabhaye Jibi Ltd.
- \_\_\_\_\_ (2002), *Endgame [and] Waiting for Godot (Along with a critique of "Theatre as Text")*, trans. Behrouz Hajimohammadi, Tehran, Qoqnous.
- \_\_\_\_\_ (2012), *Endgame (one-act play)*, trans. Ata'ollah Nourian, Tehran, Ghatreh.
- \_\_\_\_\_ (2017), *Endgame*, trans. Mehdi Navid, Tehran, Cheshmeh.
- \_\_\_\_\_ (2020), *Endgame*, Ali- Akbar Alizad, Tehran, Bidgol.
- \_\_\_\_\_ (2020), *Waiting for Godot and Other Plays*, trans. Najaf Daryabandari, Tehran, Karnameh.
- Daryabandari, Najaf (1991), "Oral Language and Written Language", *Payame Ketabkhaneh*, Vol. 1, Summer, pp 152-159.
- Emami, Karim (1993), *The Ups and Downs of Translation (Seven articles)*, Tehran, Niloufar.
- Samiee (Guilani), Ahmad (1999), *Writing and Editing*, Tehran, Samt.

- Solhjoo, Ali (2007), "Should We Use Colloquial Writing or Not: A Response to Manouchehr Anvar's View on A Doll's House", *Motarjem*, Vol. 45, Spring and Summer, pp 9-22.
- (2012), *How to Write Spoken Short Forms in Persian Dialogues*, Tehran, Nashr -e-Markaz.
- Tabibzadeh, Omid (2011), *The Abolhassan Najafi Festschrift*, Tehran, Niloufar.

### پیوست

(متن انگلیسی حکایت مرد انگلیسی و خیطاط بدقول از نمایش نامه بکت)

NAGG. – (...) An Englishman – (*he takes an English face, then takes back his own*) – needing a pair of striped trousers in a hurry for the New Year festivities, goes to his tailor who takes his measurements. (*Tailor's voice.*) "That's the lot, come back in four days, I'll have it ready." Good. Four days later. (*Tailor's voice.*) "So sorry, come back in a week, I've made a mess of the seat." Good, that's all right, a neat seat can be very ticklish. A week later. (*Tailor's voice.*) "Frightfully sorry, come back in ten days, I've made a hash of the crotch." Good, can't be helped, a snug crotch is always a teaser. Ten days later. (*Tailor's voice.*) "Dreadfully sorry, come back in a fortnight, I've made a balls of the fly." Good, at a pinch, a smart fly is a stiff proposition. (...) (*Pause. Raconteur's voice.*) Well, to make it short, the bluebells are blowing and he ballockses the buttonholes. (*Customer's voice.*) "God damn you to hell, Sir, no, it's indecent, there are limits! In six days, do you hear me, six days, God made the world. Yes Sir, no less Sir, the WORLD! And you are not bloody well capable of making me a pair of trousers in three months!" (*Tailor's voice, scandalized.*) "But my dear Sir! My dear Sir! Look – (*disdainful gesture, disgustedly*) – at the world – (*Pause.*) and look – (*loving gesture, proudly*) – at my TROUSERS!"

(Samuel Beckett, *Endgame*, 1957)

